



از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

روایت گزارشگران اجتماعی
از حاشیه‌نشینی - ۵

سجاد صفیری / ایران

به این شهر سرازیر می‌شوند. خاطرم هست مردی در مادوان که شهری کوچک و حاشیه‌نشین در نزدیکی یاسوج است با حسرت از نبود امکانات در روستایی دورافتاده می‌گفت اینکه نه جاده‌ای برای رسیدن به روستاهای اطراف دارند نه حتی امکانات اولیه برای درمان و زندگی؛ در نهایت با فشار همسرش که از زندگی در روستا خسته شده بود به مادوان پناه آورده بودند. اما یاسوج برای او که سالها دامداری کرده بود هیچ فرصت شغلی فراهم نکرده بود، مثل همه مهاجران دیگر. او کارگری روزمزد شده بود در حسرت روزهای خوش روستا هر چند حتی حاضر نبود دوباره به آن وضعیت سابق برگردد. در واقع حاشیه‌نشینی مانند یک مرداب عمل می‌کند که وقتی در آن می‌افتید نه راه پیش دارید و نه راه پس، تنها فرو می‌روید. فکر کنید همه زندگی خود را برای رسیدن به شهر فروخته‌اید و حالا در شرایطی بدتر زندگی می‌کنید. چه باید بکنید؟ ماندن و ماندن با انبوهی از تعارضات با محلی جدید. جایی که دیگر قوانین روستا در آن حاکم نیست و با بلشویی تمام عیار مواجه می‌شوید. یکی از این محلات در نگاه من آشوبی به تمام معنا بود محله منفصل شهری نایسر در سنج بود محله‌ای از ۷۰ هزار نفر بدون هیچ نظارتی بر ساخت و ساز، بدون حتی ذره‌ای آسفالت روی خیابان‌ها و کوچه‌هایش... جایی که می‌شد در آن ۲۴ ساعته خانه که نه آلودگی ساخت و برق را هم از تیر برق پوشیده از سیم به خانه آورد. در نایسر با جوانی که مدرک لیسانس داشت حرف زده بودم که از روستایی دورافتاده به امید پیدا کردن شغلی به سنج آمده بود اما دست خالی تن به زندگی با چند معتاد در خانه‌ای داده بود. هر چه با او بیشتر حرف می‌زدم با تصویری روشن‌تر از رؤیاهایش روبه‌رو می‌شدم. می‌خواست هم کار کند و هم ادامه تحصیل بدهد و هم پیشرفت کند اما حالا اسیر کابوسی تمام نشده‌نی شده بود. دستفروشی می‌کرد و تمام رؤیاهایش در سیر کردن شکمش خلاصه می‌شد.

در همه این حاشیه‌ها با بسیاری از جوانان تحصیل کرده روبه‌رو شده‌ام که بعد از چند سال درس خواندن در دانشگاه‌های رنگارنگ که در همه شهرهای کوچک و بزرگ وجود دارند دیگر نمی‌دانستند چرا به دانشگاه رفته‌اند؟ باسوالی در ذهن چرا در همه شهرهای ایران دانشگاه وجود دارد اما توانی بین این همه دانشگاه با فرصت‌های شغلی وجود ندارد؟ با مردانی که هنوز بعد سال‌ها زندگی در حاشیه شهرهای بزرگ از خود می‌پرسند چرا شهر کوچک ما حتی بخش کوچکی از امکاناتی که در این شهرهای بزرگ وجود دارد را به خود ندیده‌است؟ کودکانی را دیدم که بی‌آنکه بدانند چرا از شهر محل تولد خود و از دوستان‌شان جدا شده‌اند مجبور به زندگی در حاشیه‌ای با مشکلات جدید شده‌اند.

محمد معصومیان

روزنامه نگار



ردپای مهاجرت را در همه حاشیه‌های کشور پیدا می‌کنید. فرقی هم نمی‌کند در حاشیه‌های یاسوج و کردستان یا کرمانشاه باشد یا تهران و اراک؛ بخش بزرگی از ساکنان محلات حاشیه شهرهای بزرگ مهاجر هستند. مهاجرانی که از فقر و کمبود امکانات در محلات و روستاهای خود بار و پایی ساختن زندگی تازه‌ای کوله بار خود را بسته‌اند و زمین زراعی و دام‌را‌ها کرده‌اند و تن به زندگی در چار دیواری حوالی شهری داده‌اند. انگار راهی جز مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک به مراکز استان‌ها و تهران وجود ندارد. در این سال‌های روزنامه‌نگاری به حاشیه استان‌های مختلف رفته‌ام و از نزدیک شاهد زندگی سخت مردم در محله‌های مختلف بوده‌ام. محلاتی که زندگی در آن تجربه‌ای فرساینده برای اهالی است. اما پررنگ‌ترین نقطه مشترک در همه این حاشیه‌های خاکستری شهرها مردمی بودند که از روستاهای دور و نزدیک یاحتی از استان‌های مجاور به امید زندگی تازه با حداقل امکانات تن به سختی و درگیری‌های تازه می‌دهند. مردمی بریده از روستایی خشک و بی‌آب مانند مردی در محله حاجی آباد بیرجند که ۱۰ سال پیش از روستای دهک نه‌بندان به بیرجند آمده بود و آن طور که می‌گفت روستایشان به خاطر بی‌آبی خالی از سکنه شده بود. آیا مهاجرت توانسته بود او را نجات دهد؟ پاسخ روشن است او از روستاگر یخته بود اما زندگی در حاشیه بیرجند هم دستاوردی برای او نداشت. یادم هست حسین از نبود فضای سبز، نبود جایی برای بازی بچه‌ها و نبودن مدارس کودکان به محله و ناامنی که معتادان در محله ایجاد کرده بودند می‌گفت. مهاجرت برای او افتادن از چاله به چاه بود بدون چاره‌ای برای گریز از وضعیت.

قانونی نانوشته در همه جای ایران وجود دارد. قانونی که تادر روستا یا شهری دورافتاده زندگی نکرده باشید آن را درک نخواهید کرد. شهر و روستای کوچک جایی برای پیشرفت ندارد و همه راه‌ها به مراکز استان ختم می‌شود. توزیع نامتوازن فرصت‌های شغلی و امکانات رفاهی همه را به مرکز سوق می‌دهد و در این بین خود مراکز هم با مشکلاتی جدید روبه‌رو می‌شوند. یکی از مشکلات مهم شهری مانند یاسوج موج مهاجرانی است که از روستاهای دورافتاده و محروم استان کهگیلویه و بویر احمد